

زندگی مشترک یک جاده دو طرفه است

سارا شقاقی، روان‌شناس در این باره می‌گوید: معمولاً زوج‌هایی که تصمیم به جدایی می‌گیرند، یک شب به این نتیجه نمی‌رسند. و مجموعه‌ای از عوامل است که در گذر زمان شکل می‌گیرند و باعث می‌شوند زن و مردی طلاق را به عنوان راه حل نهایی انتخاب کنند.

این عوامل هم معمولاً پیش از آغاز زندگی مشترک یا در روزهای اول ازدواج شکل می‌گیرند. برای همین بهتر است فرزندان از همان دوران نوجوانی و حتی کودکی، برای ازدواج آماده شوند، تا به درستی مفهوم مشارکت در زندگی برایشان جا بیفتد. زنان و مردان باید آماده ورود به زندگی مشترک و پذیرش مسئولیت‌های زندگی و حتی مشکلات و اختلافات پیش رویشان باشند تا وقتی وارد دنیای متأهلی شدند، بتوانند رفتار مناسبی از خود نشان دهند و زندگی را حفظ کنند.

زندگی مشترک، در واقع خیابانی دوطرفه است. متأسفانه در پرونده‌های مشابهی شاهد بودم که نگهداری حیوانات در خانه یکی از دلایل اختلاف زوجین بوده است.

یک طرف که اغلب زنان هستند علاقه به نگهداری حیوان خانگی دارند و طرف مقابل این موضوع را ابتدا قبول می‌کند اما بعد از شروع زندگی مشترک با حضور حیوان در خانه و محبت همسرش به حیوان دچار مشکل شده و این اختلاف گاهی زندگی آنها را به سمت جدایی می‌برد.



زندگی ما را به خاطر

گره‌هایش جهنم

کرد. در آخر هم به من

تهمت زد که یکی از

گره‌هایش را کشته‌ام.

در صورتی که من در

خانه نبودم.



درخواست طلاق به خاطر مرگ گربه خانگی

سیمافراهمانی

تپش

علاقه بیش از حد لیل به گربه‌های خانگی‌اش، زندگی مشترکش را تحت تأثیر قرار داد

تا جایی که پس از مرگ یکی از گربه‌هایش تصمیم به جدایی از شوهرش گرفت.

این زن جوان که شوهرش را مقصر مرگ گربه‌اش می‌دانست، وقتی در مقابل قاضی دادگاه خانواده تهران قرار گرفت، درباره ماجرای زندگی‌اش گفت: از روزی که یادم می‌آید گربه داشتم. همیشه عاشق گربه‌هایم بودم. وقتی نوجوان بودم دو گربه‌ام فوت کردند. تا چند ماه افسرده بودم و نمی‌توانستم مرگشان را تحمل کنم. تا این‌که از چند سال پیش سه گربه خانگی را بزرگ کردم. آن گربه‌ها همه زندگی من بودند. روزی که با احسان آشنا شدم، او می‌دانست که چقدر روی گربه‌هایم حساسم و آنها را مثل بچه‌های خودم دوست دارم. اوایل می‌گفت مشکلی با این قضیه ندارد و خودش هم حیوانات را دوست دارد، ولی وقتی نامزد کردیم متوجه رفتارهای عجیب

و مرموزش شدم. سعی می‌کرد نشان ندهد ولی مشخص بود که از وجود گربه‌ها ناراضی است. با این حال وقتی با او در این مورد حرف می‌زد، می‌گفت مشکلی با این موضوع ندارد و می‌توانم گربه‌هایم را بعد از ازدواج به خانه‌مان ببرم. یک سال پیش زندگی مشترکمان آغاز شد و وقتی با احسان زیر یک سقف رفتیم، رفتارهای عجیب او بیشتر شد و من مطمئن شدم که او دروغ می‌گوید و از گربه‌هایم خوشش نمی‌آید. وقتی آنها در خانه راه می‌رفتند غر می‌زد و پر خاش می‌کرد. حتی چند بار دیدم که گربه‌هایم را از روی مبل به پایین پرت کرد. خیلی ناراحت شدم و در این مدت سر همین موضوع با هم دعوا داشتیم. تا این‌که چند روز پیش از بیرون که به خانه آمدم دیدم یکی از گربه‌هایم روی زمین حیاط افتاده و نفس نمی‌کشد. از آن روز تا الان تصور می‌کنم که مرگ گربه‌ام کار احسان است. با این‌که او در آن ساعت خانه نبود، ولی مرتب یاد رفتارهایش با گربه‌هایم می‌افتم و تصور می‌کنم او گربه‌ام را به پایین پرت کرده باشد. این فکر مرا عذاب می‌دهد و لحظه‌ای رهایم نمی‌کند. خیلی با خودم کلنجار رفتم، تا این‌که در نهایت متوجه شدم دیگر نمی‌توانم در

کنار احسان زندگی کنم. در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی همسرم بیماری دارد. او زیادی به گربه‌هایش وابسته است. آنها را بیشتر از من و زندگی‌مان دوست دارد. از روز اول آشنایی تمام صحبت‌هایمان در مورد گربه‌هایش بود و همه چیز به گربه‌هایش ختم می‌شد. در خانه اگر به آنها چپ نگاه می‌کردم دعوا به راه می‌انداخت. زندگی ما را به خاطر گربه‌هایش جهنم کرد. در آخر هم به من تهمت زد که یکی از گربه‌هایش را کشته‌ام. در صورتی که من در خانه نبودم. بیرون بودم که لیل زنگ زد و گفت گربه‌اش مرده؛ ولی مثل دیوانه‌ها توهم زده که من او را کشته‌ام. دیگر نمی‌توانم این زن را تحمل کنم و می‌خواهم برای همیشه از او جدا شوم. وقتی آنقدر گربه‌هایش برایش اهمیت داشت، نباید ازدواج می‌کرد. در پایان قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید، رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد و از این زوج خواست در فرصت به دست آمده به یک مرکز مشاوره مراجعه کنند.



گران شده که یک انگشت معمولی کمتر از سه میلیون تومان نیست.

تعقیب می‌کردم و همین که وارد خیابان و کوچه‌ای خلوت می‌شد راه را بر او سد می‌کردم. شوکری که همراه داشتم را به آنها نشان می‌دادم و تهدید می‌کردم اگر همکاری نکنند یا داد و فریاد راه بیندازند به آنها شوکر می‌زنم. آنها هم از ترس جانشان هر آنچه همراه داشتند را به من می‌دادند.

سوزدها را چطور شناسایی می‌کردی؟

وضع مالی سوزده از دور مشخص است. داد می‌زند که من پولدار هستم یا فقیر. می‌گوید که چقدر پول همراه دارد. البته این یک تخصص است که فقط دزدان حرفه‌ای آن را بلدند، ولی اگر این تخصص را هم نداشته باشید، با کمی دقت به دست‌های خانم‌ها می‌توانید الگوها و انگشت‌هایشان را ببینید. الان هم طلا به قدری

راحت با کمک آلبوم متهم‌های اداره آگاهی هویت‌شناسایی شد. البته من این موضوع را می‌دانستم و فکرش را هم کرده بودم ولی نمی‌دانم چرا باز گیر افتادم.

چه فکری کرده بودی برای این‌که شناسایی نشوی؟

از کلاه‌گیس، ریش و سبیل مصنوعی استفاده می‌کردم. تغییر چهره می‌دادم و سعی می‌کردم بعد از سرقت‌هایم لباس‌هایم را عوض کنم که اگر مالباخته‌ام لباس‌هایم را به گشت پلیس بدهد آنها نتوانند مرا دستگیر کنند، اما این همه نقشه کشیدن و خودم را به زحمت انداختن هم فایده‌ای نداشت.

سرقت‌ها را چطور انجام می‌دادی؟

در خیابان‌ها پرسه می‌زدیم تا سوزده مناسبی پیدا کنیم. بعد سوزده را

م. این کار کشیده‌ام. لاله دفاعی

زنه آنقدر ن سرقت

پلیس. رد و خیلی